

تأثیر متقابل انگیزش درونی و تحریک بیرونی در پیروزی انقلاب‌ها

بهرام نوازنی*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

(تاریخ دریافت: ۱۵/۹/۱۳ - تاریخ تصویب: ۱۵/۱۱/۲۳)

چکیده:

این مقاله ضمن مطالعه تطبیقی دو انقلاب پیروز مشروطیت ایران و استقلال ایالات متحده تلاش می‌کند تا از میان عوامل مختلف که بر پیروزی انقلاب اثرگذار است دو عامل انگیزش درونی و تحریک بیرونی را بررسی و تأثیر متقابل هر یک از این دو عامل را تحلیل نماید. این مقاله با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و شیوه بررسی توصیفی و تحلیلی تلاش می‌کند در کنار توجه به اوضاع و احوال داخلی که به خودانگیختگی ملل تحت ستم انجامیده است، برنامه‌ریزی قدرت‌های بزرگ برای به برهم وضع موجود در کشور انقلاب زده را تشریح نماید و نتیجه تأثیر متقابل این دو عامل را بر پیروزی انقلاب و پیامدهای بعدی آن تحلیل نماید. بی‌تردید هیچگاه همه مردم انقلاب نمی‌کنند اما گروه‌های ناراضی که رهبری جریان ناراضی را برعهده می‌گیرند چنانچه با قدرت‌های بزرگ در کمین انقلاب به هم آمیزند آنگاه نه فقط هیئت حاکمه ای جدید به قدرت خواهد رسید بلکه منافع اقتصادی نیز به سود هیئت حاکمه جدید که دست در دست قدرت حامی دارد، رقم خواهد خورد. کمترین ثمره دخالت انگلستان در انقلاب مشروطیت، خروج سراسر ایران از حوزه نفوذ روسیه و کمترین سودهای فرانسه در انقلاب استقلال ایالات متحده آمریکا و خروج این سرزمین از حوزه نفوذ انگلستان و حفاظت از مستعمرات آمریکایی خود در مقابل توسعه‌طلبی‌های انگلستان بود.

واژگان کلیدی:

خودانگیختگی - دخالت خارجی - انقلاب - مشروطیت - ایران - آمریکا - فرانسه - انگلستان

مقدمه

انقلاب به معنی دگرگونی شدید و ناگهانی و همراه با پیشرفت و یا رشد در زمینه‌های مختلف فکری و رفتاری و در سطوح گوناگون فردی و اجتماعی، کاربردی گسترده یافته است. این دگرگونی جز در انقلاب‌های دایمی، معمولاً به جانشینی گروهی که از قدرت حکومتی خارج بوده به جای گروهی که تاکنون متصدی اداره دستگاه سیاسی کشور بوده است منجر می‌شود. این جانشینی به خاطر شدت و ناگهانی بودن رخداد آن عملاً با یک خیزش همراه با زور و یا دست‌کم با یک توطئه براندازی همراه می‌شود که به این ترتیب آن را از دگرگونی‌هایی که بر پایه توافق صورت می‌گیرد یا دگرگونی‌هایی که به صورت تدریجی و به اصطلاح تکاملی اتفاق می‌افتد، جدا می‌سازد. نشانه بارز این جدایی بی‌شک در همین نکته است که دگرگونی شدید و ناگهانی برخلاف دگرگونی توافقی و تکاملی موجب برهم خوردن پایداری و ثبات جامعه می‌شود و این احتمال قوت می‌گیرد که عوامل ناخواسته‌ای در جریان این دگرگونی دخالت بکنند و از جریان خودانگیخته انقلابی به نفع خود بهره‌برداری کنند.

هر دو جامعه ایرانی و آمریکایی که دچار انقلاب گردیدند جامعه پایدار و سالمی نبودند چرا که تنش‌های موجود از حد خویش خارج شد و به دگرگونی شدید و ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی تبدیل گردید. در واقع، وقتی که از «تب انقلاب» صحبت می‌شود حکایت از وجود ناملايمات و نابسامانی‌هایی در درون جامعه دارد که همچون «تب» که «میکرب‌های شریر را می‌سوزاند، ... انقلاب هم مردم شریر و نهادهای ناسودمند و آسیب‌رسان را از میان برمی‌دارد» (بریتسون، ۱۳۶۳، ۲۰). این دو انقلاب که به فاصله نزدیک به یکصد و سی سال از یکدیگر یکی در ۱۷۸۳ و دیگری در ۱۹۰۶ به ثمر رسیدند، نتیجه سال‌ها سوء مدیریت هیئت حاکمه و نارضایتی عمومی بود که شاید نتوان برای آن هیچ نقطه آغاز مشخص و مورد قبول همگان پیدا کرد. این مقاله ضمن رد هرگونه نگرش تک‌عاملی به پدیده انقلاب و پذیرش این نکته که «نشانه‌های انقلاب چندان متعدد و متفاوتند که به هیچ روی نمی‌توان به سادگی آنها را در یک الگو ترکیب کرد» (همان، ۲)، تلاش می‌کند همسانی‌های احتمالی موثر در پیدایش و پیشرفت انقلاب تا پیروزی را شناسایی کند و بر مهم‌ترین آنها و نفعی که برای عوامل آن داشته است تأکید نماید.

انگیزش درونی

اسناد و مدارک فراوان حکایت از آن دارد که نخستین گام‌های انقلابی در هر دو جامعه ایران و آمریکا به شکلی تقریباً خودانگیخته از سوی ملتی ستم‌دیده برداشته شد و نویسنده‌ای دیده نشد که از نیرو و شایستگی این دو ملت برای سرنگونی استبداد و بیدادگری غفلت کرده

باشد. نیروهای انقلابی، مردمی بودند که بطور طبیعی و با نفرت از بیدادگری به حرکت درآمدند و بدون آنکه مأموریتی از کسی دریافت کرده باشند و رهبر و ستاد عملیاتی ویژه برنامه آنان را بطور آگاهانه ترسیم کند، دست به انقلاب زدند. اما اینکه این دو انقلاب از چه نقطه‌ای آغاز شد محل تردید صاحب‌نظران است.

درباره انقلاب مشروطیت ایران، برخی این نقطه آغاز را در انحصارنامه توتون و تنباکو رژی که «پای بیگانگان را به کشور باز کرد و اروپاییان در ایران فراوان شدند» (کسروی، ۱۳۷۳، ۱۳۷۳، ۱۵) و اعتراض و شورش سال ۱۲۶۸ که به «بیداری ایرانیان» انجامید، دانسته‌اند (کرمانی، ۱۳۶۱، ج ۱، ۱۹-۶۰؛ براون، ۱۳۷۶، ۴۶). و برخی نیز به زمانی پیشتر رفته و از اعتراض عمومی به انحصارنامه رویتر یاد کرده‌اند (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۵۰-۵۳). درباره آمریکا نیز این نقطه آغاز انقلاب دستخوش تردید و اختلاف شده است. برخی اعتراض‌های گسترده مردم مهاجرنشین مستعمرات انگلیسی آمریکا در اعتراض به مصوبات «پارلمان امپراطوری» از جمله لایحه تمبر (Stamp Act) که در ۲۲ مارس ۱۷۶۵ به امضاء جورج سوم پادشاه این کشور رسید و اقدامات مالی و فشار شدید که در پی این قانون بر مهاجرنشین‌های آمریکایی اعمال شد، موجب برانگیخته شدن نارضایتی گسترده مردم این مناطق ضد سلطنت می‌دانند (Novack, 2002, 65; Henretta, 1987, 125). در حالی که از نظر برخی دیگر جنگ فرانسه و انگلستان بر سر مستعمرات آمریکایی که تا سال ۱۷۶۳ ادامه داشت و با شکست فرانسه و از دست رفتن سراسر کانادا و منطقه غرب کوه‌های آلگینی و دره می‌سی‌سی‌پی به جز منطقه لوئیزیان، به پایان رسید، را سبب‌ساز اتحاد سیزده مهاجرنشین مستقر در شرق این سرزمین برای نبرد بعدی با انگلیسی‌ها دانسته‌اند (مشیری، ۱۳۴۵، ۴۱؛ Kennedy, 1990, 115).

در هر دو جامعه در سال‌های پیش از انقلاب، حکومت دست به گریبان مسائل و مشکلات حاد اقتصادی یا دست‌کم مالی بود. این یک واقعیت انکار ناپذیر است که در این زمان برخی از گروه‌های این دو جامعه نیز گرفتار این گونه مشکلات بودند و از کمبود شدید اقتصادی هم اظهار گلایه می‌کردند. اما این گروه از مردم بینوا چندان تأثیری در بروز نشانه‌های مقدماتی انقلاب نداشتند چرا که این پدیده ویژه زمان انقلاب نبود و در بسیاری مواقع در گذشته نیز سرنوشت محتوم و دایمی بینوایان را رقم زده بود بطوری که اینان با آن وضعیت خو کرده بودند. از این گذشته به لحاظ مدارک موجود، وضع جامعه بعنوان یک کل، از یک افزایش درآمد ملی و رفاه نسبی نسبت به گذشته نیز برخوردار بود.

در ایران همه حکومت‌هایی که در دوره ده ساله ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۴ ق پیش از انقلاب مشروطیت روی کار آمدند با بحران مالی دست به گریبان بودند (آدمیت، ۱۳۵۵، ۱۰۴). خان‌خانان در یک رساله خطی که در ۱۵ صفر ۱۳۱۴ برای مظفرالدین شاه نوشت وضع کشور را این گونه

تشریح کرد: کار ملک بی‌نهایت بی‌سامان است و حال خلق به غایت پریشان و دست تعدی عمال دراز ... گویی بنیاد حکومت ایران بر ظلم است (همان‌جا). این مشکلات اقتصادی فشاری سنگین را بر برخی گروه‌های مردم نیز وارد می‌کرد؛ بیکاری و تنگدستی موجب مهاجرت ۳۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۲۳ قمری به قفقاز و عثمانی شد (همان، ۱۴۱)؛ و با شیوع یافته بود و ده‌داران که عمدتاً از اعیان و درباریان بودند گندم و جو را در انبارهای خود احتکار می‌کردند تا نان کمیاب و گران شود تا به قیمت بیشتر بفروشند و حتی نانوایان هم به جای یک من، سه چارک بلکه کمتر می‌دادند و آشکارا هم اعلام می‌کردند که «یک من ما، سه چارک است مردم بدانید» (کسروی، ۱۳۷۳، ۱۴۳). بیدادگری هیئت حاکم و «تعدیات» روزافزون شاه و شاهزادگان و حکام و مأموران دولتی به توده‌های محروم، آنان را بستوه آورده بود (کرمانی، ۱۳۳۳، ۲۶۸) و دامنه نارضایتی و اعتراض مردمی را در سرتاسر ولایات (تهران، قزوین، سمنان، قوچان، تبریز، شیراز، مشهد) گسترش داده بود.

هیاهو یا غوغای نان گرچه در جای خود با اهمیت است و به تنهایی می‌تواند موجب چندین آشوب شده باشد اما به نظر می‌رسد که این قبیل غوغاها در حد و اندازه یک انقلاب، گسترده نشد و حداکثر با غارت یک یا چند نانویی یا انبار آذوقه اربابان و کشته شدن تنی چند، فروکش کرد هم چنان که در آشوب خونین ربیع الثانی ۱۳۱۶ قمری و تاراج خانه‌های نظام العلماء و علماء الملک و دیگران در تبریز چنین شد (کسروی، ۱۳۷۳، ۱۴۰). در جریان بست‌نشینی در سفارت انگلیس در تهران و کنسول‌گری این کشور در تبریز با وجودی که ناهار و شام رایگانی از سوی تجار و کسبه فراهم شده و در اختیار بست‌نشینان قرار می‌گرفت اما از این مردم «به غایت پریشان» خبری نبود. بیشتر بست‌نشینان از تجار و کسبه و طلاب و شاگردان مدارس بودند که آنها هم بیشتر از اشراف و اعیان مردم به شمار می‌رفتند. با توجه به اینکه در اجتماعات چند سال بعد در جریان استبداد صغیر، جمعیت حاضر در صحنه بهارستان به یک صد هزار تخمین زده شده، (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۸۶) به نظر می‌رسد که عدم استقبال بیش از حداکثر بیست هزار نفر (ملک‌زاده، ۱۳۷۱، ۳۷۴) از بست‌نشینی در سفارت انگلستان در تهران نشانه وضع مساعد و یا دست‌کم عدم نیاز آنها به ناهار و شام رایگان تجار و کسبه بوده است. بیدادگری حکام نیز بنظر می‌رسد که امری اتفاقی و ویژه این زمان نبوده باشد یا اینکه مثلاً به‌گونه‌ای خارق‌العاده شدت یافته باشد که توده‌های مردم را بستوه آورده باشد. چرا که میرزا رضا کرمانی از جمله همین افرادی بود که به گفته خود «ایرانی ... که از وطن عزیز خود، از دست تعدی و ظلم فرار کرده، کثیف‌ترین کسب و شغل را از ناچاری پیش گرفته‌اند» عاقبت گرفتار حبس، شکنجه و اعدام شد و کسی هم واکنش جدی نشان نداد (براون، ۱۳۷۶، ۸۲).

نکته مهم این است که این اعتراض‌ها از اوایل سال ۱۳۰۰ به بعد بتدریج رنگ سیاسی به خود گرفت و علاوه بر دشنام‌گویی به دولت و نکوهش گماشتگان حکومت، از گروه «تجار و کسبه» نیز سخن به میان آمد و همین گروه است که در آینده پیشاهنگ حرکت وسیع‌تر عمومی علیه نظام حاکم گردید. در اسناد داخلی و خارجی که درباره انقلاب مشروطیت منتشر شده است همواره رابطه‌ای مستقیم میان «نارضامندی شدید مردم» و بسته شدن اعتراض‌آمیز «تمام دکان و بازار» شهر مثلا به خاطر قضیه تنزل پول نقره یا به چوب بستن تاجران قند و بست‌نشینی در مسجد شاه وجود داشته است.

در آمریکا نیز شعار «وضع مالیات بدون نمایندگی ممنوع» که برای بسیاری از تاریخ‌نگاران، توجیه کافی برای بروز انقلاب در سال ۱۷۷۰ به شمار می‌آید، حاکی از آن است که در واقع مردم حاضر نبودند بدون مشارکت در تصمیم‌گیری از بخشی از درآمد خود بعنوان مالیات چشم‌پوشی کنند. جیمز سی دیویس در این باره می‌نویسد: آنچه یک گروه را به حمله به حکومت وا می‌دارد صرفاً محرومیت یا بینوایی نیست، بلکه شکاف تحمل‌ناپذیر است میان آنچه مردم می‌خواهند و آنچه بدست می‌آورند. انقلاب‌ها بیشتر زمانی پدیدار می‌شوند که یک کسادی اقتصادی به دنبال دورانی از بالا رفتن عمومی معیارهای زندگی پیش می‌آید (Davies, ۱۹۶۳، ۳۳). کرین بریتون درباره اوضاع اقتصادی مهاجرنشینان آمریکایی پیش از ظهور زمینه‌های انقلابی می‌نویسد:

در نیوانگلند، {مجموع مهاجرنشین‌های ماساچوست، کانکتیکات، رودآیلند و نیوهمپشایر} سال‌های نخست دهه هشتم سده هیجدهم، مشخصاً سال‌های کامیابی بودند. البته ... فشارها و سختی‌های اقتصادی در آمریکای استعمارزده وجود داشت، اما این فشارهای اقتصادی هیچ طبقه‌ای را به ذلت بینوایی نینداخته بود (همان، ۳۵).

در میان مهاجرنشینان آمریکایی نیز به نظر کریتون، توده‌های مردم نبودند که انقلاب کردند بلکه یک «گروه کوچک فعال» که بطور «منضبط، اصولی و متعصب» تشکیل شده بودند و از طریق تبلیغات، جنجال آفرینی، تظاهرات، تحصن، جنگ‌های خیابانی و چریکی، شورش مبتنی بر عدم خشونت، درخواست وساطت و میانجی‌گری برای اعمال فشار بر حکومت، ترورهای پراکنده از نوع تنبیهی و تصفیه‌ای و فنون دیگر با ترکیب‌های گوناگون زمینه بروز انقلاب را فراهم کردند (همان، ۱۸۱). منابعی که مورد استناد کریتون بوده حاکی از آن است که «اگر شما وفاداران آشکار به سلطنت و افرادی بیشمار را که بی‌تفاوت یا خنثی بودند و در سراسر دوران جنگ به کشت زمین‌هایشان اشتغال داشتند، کنار بگذارید گروهی که انقلاب آمریکا را فعالانه سازمان می‌دادند و پشتیبانی می‌کردند و می‌جنگیدند، احتمالاً بیش از ده درصد جمعیت نبودند» (همان، ۱۷۷). اینان کسانی بودند که حاضر نبودند از امتیازات و درآمد بی‌سابقه خود چشم‌پوشی

کنند و در زمان انقلاب به درجه‌ای از قدرت اقتصادی رسیده بودند که خواستار برخورداری از قدرت سیاسی بودند. کرین بریتون با ذکر نمونه‌هایی از جمله شخص جورج واشنگتن که در کار بورس معاملات زمین‌های غرب این سرزمین اشتغال داشت می‌نویسد «تأثیر انگیزه‌های اقتصادی در به شورش کشاندن طبقات دارایی که معمولاً به پشتیبانی از نهادهای موجود گرایش داشتند بویژه در میان اشراف‌زادگان کرانه‌های ویرجینیا آشکار است» (همان، ۳۷). از نظر وی «در آمریکا این بازرگانان بودند که نخستین مخالفت را علیه سلطنت سازمان دادند» (همان، ۱۱۷). بریتون با اشاره به «اعتبار اجتماعی عالی» افرادی که اعلامیه استقلال آمریکا را امضاء کرده‌اند، می‌نویسد:

«از میان ۵۶ امضاء کننده، ۳۳ تن از آنها در سنی که در آن معمولاً افراد کمی می‌توانستند وارد دانشگاه شوند درجات دانشگاهی داشتند تنها ۴ تن از این امضاء کنندگان آموزش ندیده بودند یا کم تحصیل کرده بودند. ۵ تن از اینان پزشک بودند ۱۱ تن بازرگان ۴ تن کشاورز ۲۲ تن حقوقدان و ۳ تن وزیر بودند. حتی ۱۲ تن از اینان وزیر زاده بودند. تقریباً همگی اینان دارا بودند. سام آدامز که در میان ریشه‌گراترین رهبران ما جای می‌گیرد، از یک خانواده بازرگان توانگر برخاسته بود و در سال ۱۷۴۰ از هاروارد فارغ التحصیل گشته بود» (همان، ۱۲۰-۱۲۱).

اعتراض به لایحه کبک (Quebec Act) که در سال ۱۷۶۳ به هدف به انحصار درآوردن تجارت پوست برای انگلیسی‌ها و محدود کردن این تجارت برای مهاجرنشینان آمریکایی به مناطق ساحلی کوهستان‌های الگینی (Allegheny) صورت گرفته بود و در سال ۱۷۷۴ زمین‌های شمال اوهایو در آن سوی رودخانه را از ایالت ویرجینیا و دیگر مدعیان گرفته و ضمیمه کانادا کرده بود حاکی از همین جنبه اشرافی داشت. این قانون تمام زمین‌های غرب کوهستان الگینی را ملک طلق پادشاه اعلام می‌کرد و به هیچ کس اجازه تصرف مالکانه نمی‌داد و همین موجب نارضایتی کشاورزان بزرگ و کوچک، جنگل‌نشینان و شکارچیان پوست و دیگر مهاجرنشینانی شد که پس از تحمل تلفات و خسارات سنگین، امیدوار بودند که با تصرف زمین‌های فرانسویان، این تلفات و خسارت را جبران کنند (Novack, 1949, 37-38).

پارلمان بریتانیا که پس از شکست فرانسه و تصاحب تمامی سرزمین‌های آمریکای شمالی نام خود را به «پارلمان امپراطوری» تغییر داده بود، تلاش داشت تا مصوبات خود را به این سرزمین‌ها از جمله مهاجرنشین‌های سیزده گانه که خود نیز مجالس قانونگذاری داشتند تسری بدهد. وضع حقوق گمرکی خفیف تاونزند (Townsend) بر چای، شیشه، چرم و چند چیز دیگری که به آمریکا وارد می‌شد، در قالب لایحه کبک به همراه یک رشته قوانین دیگر از جمله قانون تمبر، قانون دریانوردی و قانون شیره قند، از چه اقداماتی بود تا «از کسانی پول گردآوری کند که از پرداخت آن سر باز می‌زدند». اما از همان آغاز در آوریل ۱۷۶۳، این

بازرگانان بوستون بودند که جامعه‌ای را برای تشویق پیشه و بازرگانی در ایالت ماساچوست سازمان دادند که یک کمیته دائمی مرکب از پانزده تن داشت و بر امور بازرگانی نظارت می‌کرد (بریتون، ۱۳۶۳، ۱۰۰). این کارها پیش درآمدی بر آن هسته‌های انقلابی کارآ بود، از جمله پسران آزادی (Sons of Liberty) و کمیته‌های مکاتبات (Committee Correspondence) که سام آدامز آنها را در دهه ۱۷۸۰ تشکیل داده و اداره می‌کرد.

از همین روی است که انقلاب آمریکا و استقلال‌خواهی مردم مهاجرنشین این سرزمین به اعتراض به همین مالیات‌ها پیوند خورد و این احساس را در میان گروه‌های فعال و بلندپرواز آمریکا به وجود آورد که فرمانروای انگلستان بر آمریکا فشاری غیرضرور و حساب نشده است و جز مانعی بر سر راه موفقیت کامل آنها در زندگی چیزی نمی‌باشد (همان، ۳۸ و ۹۴؛ مشیری، ۱۳۴۵، ۴۲-۴۳). این قوانین ظالمانه که مغایر با آزادی‌های مردم ساکن در مهاجرنشین‌های آمریکا بود و دیگر نارضایتی‌ها سبب شد تا مهاجرنشینان آمریکایی در ۷ اکتبر ۱۷۶۵ اقدام به برگزاری کنگره‌ای متشکل از نمایندگان مجالس قانونگذاری مهاجرنشین‌ها در نیویورک نمایند و با صدور نخستین قطعنامه کنگره ضمن اعلام وفاداری به پادشاه انگلستان، با هر گونه مالیات از سوی پارلمان انگلستان مخالفت کنند. در نتیجه این اقدام، پارلمان انگلستان قانون تمبر پست را در مارس ۱۷۶۶ لغو کرد (Novack, 2002, 65؛ مشیری، ۱۳۴۵، ۵۰-۵۱). ولی ادامه اعمال محدودیت‌های بازرگانی و وضع عوارض بر چای موجب شد تا کنگره دیگری در ۵ سپتامبر ۱۷۷۴ در شهر فیلادلفیا برگزار شود و در آن ضمن تحریم بازرگانی انگلستان و ایرلند، اعلام کرد که «اگر دولت انگلستان اصرار نماید که کماکان قوانین ظالمانه را در مستعمرات به موقع اجرا بگذارد مستعمرات آمریکا نیز با توسل بقوه قهریه مانع از اجرای قوانین و مقررات مزبور خواهند شد». از همین زمان جنگ میان دولت انگلستان و مهاجرنشینان آمریکایی آغاز شد. (همان، ۵۲).

در واقع هم در جامعه ایرانی و هم در جامعه مهاجرنشینان آمریکایی زمانی فرا رسیده بود که طبقه‌ای به ثروتی دست یافته بود ولی بنا به دلایل قومی، خود را از بالاترین تشخیص اجتماعی و پایگاه‌های قدرت آشکار و باز سیاسی محروم احساس می‌کرد و درست در این زمان بود که تعارض‌های اجتماعی به اوج خویش رسیدند و این احساس را در میان گروه‌های فعال و بلندپرواز به وجود آورد که فرمانروایی انگلستان بر آمریکا و حکومت مستبد قاجار بر ایران یک فشار غیرضرور و حساب نشده است و جز مانعی بر سر راه موفقیت کامل آنها در زندگی چیزی نیست.

تحریک بیرونی

با اینکه نخستین گام‌های انقلابی در هر دو جامعه ایران و آمریکا به شکلی خودانگیخته آغاز شد اما این بدین معنی نیست که هر دو جامعه ایران و آمریکا در خلاء زندگی می‌کردند و سروکاری با جوامع دیگر نداشتند و دولت‌های دیگر نیز به تحولات این دو جامعه بی‌تفاوت بودند. انگلستان در ایران و فرانسه در آمریکا دارای منافع و نفوذی بودند و برای حفظ آنها به طور مستقیم به تحریک گروه‌های هوادار خود برای پیگیری انقلاب و حتی دخالت در وضعیت ملتهب حاکم بر این دو جامعه دست زدند.

علت دخالت انگلستان در تحولات داخلی ایران در این زمان از آنجا بود که می‌دید دولت روسیه از طریق پرداخت وام‌های مختلف به دولت ایران تلاش می‌کند تا نفوذ خود در ایران را بیش از پیش افزایش دهد. وام ۲۲ میلیون و نیم مناتی امین‌السلطان، صدراعظم گرجی نژاد ارمنی مذهب، در ۲۰ ژانویه ۱۹۰۰ که در ظاهر برای اهداف عمرانی ولی در اصل برای تأمین مخارج سفر شاه به اروپا از بانک استقراضی روسیه دریافت شده بود، گمرک‌های شمالی ایران را برای مدت ۷۵ سال در گرو دولت روسیه قرار داده بود و دولت ایران را ملزم کرده بود تا وام ۵۰۰ هزار لیره‌ای بانک شاهنشاهی را که برای خسارت فسخ امتیاز رژی دریافت کرده بود تسویه نموده و تا بازپرداخت کامل اقساط وام روسیه، از هیچ دولت دیگری نیز وام نگیرد. این وام و شرایط آن به اندازه‌ای برای دولت انگلستان سنگین بود که ادوارد براون در توصیف آن می‌نویسد:

نخستین ضربه بزرگ بر حیثیت مادی بریتانیا بود همانسان که لغو امتیاز رژی ضربه‌ای بر حیثیت معنوی این کشور تلقی گردید. شاید بتوان گفت که از این پس و از هنگام وانهادن تمام گمرک ایران به اختیار بلژیکی‌ها که در این ماجرا ریزه‌خوار روس‌ها بودند، نزول نفوذ انگلستان و صعود مصائب و بی‌نظمی‌های ایران آغاز گردید (براون، ۱۳۷۶، ۱۰۵).

امین‌السلطان که خود «افزار سیاست همسایه شمالی» (کسروی، ۱۳۷۳، ۲۴-۲۵) به شمار می‌رفت، چندی بعد وام دیگری از روسیه به مبلغ ده میلیون منات گرفت و در ازاء این وام این بار امتیاز احداث یک راه شوسه از جلفا و تبریز تا قزوین و تهران را به آن دولت داد (همان، ۲۷؛ آدمیت، ۱۳۵۵، ۱۱۶). هاردینگ، وزیر مختار انگلستان در تهران نیز در تلگراف ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۳ (۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۱) خود به وزارت امور خارجه انگلستان این سیاست قرض گرفتن از روس را «ریشه حقیقی حرکت ملی و مذهبی علیه حکومت فعلی ایران» معرفی کرده (همان، ۱۲۱) و هجوم مردم تهران به رهبری طباطبایی و بهبهانی برای ویران کردن ساختمان بانک استقراضی روس در ۲۷ رمضان ۱۳۲۳ را نیز می‌توان نشانه‌ای از ناخشنودی مردم و روحانیون از حضور و دخالت‌های روزافزون روسیه در ایران برشمرد (کرمانی، ۱۳۶۱، ج ۱، ۳۲۴-۳۲۸؛ کسروی، ۱۳۷۳، ۵۷؛

طباطبایی، ۱۳۸۲، ۶۰).

موضوع گمرک و استخدام افراد بلژیکی از جمله جوزف نوز که از ۱۳۱۶ تا پایان ۱۳۲۴ قمری اداره آن را دست داشتند علاوه بر رنجش‌هایی که برای کاروانیان و بازرگانان ایرانی ایجاد کرده بود موجب بروز مشکلاتی هم برای دولت انگلستان شد (کسروی، ۱۳۷۳، ۲۹؛ آدمیت، ۱۳۵۵، ۱۳۴). با وجودی که این اقدامات امین‌السلطان زمینه شایعه «تکفیر» علماء نجف را فراهم کرد (کسروی، ۱۳۷۳، ۳۲) و موجب عزل وی از صدارت شد اما آثار اقدامات او همچنان باقی ماند به ویژه اینکه نوز در رجب ۱۳۲۱ یک پیمان گمرکی با روسیه بست که طبق آن برای کالاهایی که از روسیه وارد ایران می‌شد تعرفه‌ای کمتر از کالاهایی که از ایران وارد روسیه یا از جاهای دیگر وارد ایران می‌شد اعمال می‌کرد. این پیمان نه فقط خسارتی سنگین را به صنایع داخلی و بازرگانی ایرانیان وارد می‌کرد بلکه موجب زیان هنگفتی نیز بر صادرات انگلستان به ایران شده بود. گر چه چند ماه بعد دولت ایران به ناچار پیمانی جدید با انگلیسی‌ها بست و شرایطی مشابه را برای بازرگانان انگلیسی فراهم کرد اما چیزی از وابستگی نوز به روس‌ها نکاست بطوری که مورگان شوستر آمریکایی بعدها نیز وی را افزار دست روسیه و «نگه داشته بنام» او می‌شمرد (همان، ۳۷).

به این ترتیب، دلایل روشنی وجود دارد که دولت انگلستان وضع ایران پس از عهدنامه ترکمانچای را که وسیله‌ای برای دخالت‌های مستمر و روزافزون روسیه در ایران شده بود، با سیاست‌های خود مساعد نمی‌دید و از صدارت امین‌السلطان و پادشاهی آینده محمدعلی میرزا که به وابستگی به روسیه شهرت داشتند دلخور و نگران بود. مهدی ملک‌زاده این موضوع را یک «حقیقت» می‌داند که «دولت روسیه در ایران قدرت بسیاری پیدا کرده بود، اکثر رجال دولت، خدمتگذاری پطرسبورغ را بر گردن نهاده بودند و دولت انگلیس بسیار از اوضاع ایران و نفوذ روزافزون روس‌ها بیمناک بود» (ملک‌زاده، ۱۳۷۱، ۳۶۹).

طبق فصل هفتم عهدنامه ترکمانچای دولت روسیه متعهد شده بود از وراثت خاندان عباس میرزا در سلطنت قاجاریه حمایت کند (نوازی، ۱۳۶۹) و از همین زمان بود که ایران در کانون سیاست خارجی انگلستان قرار گرفت. بر این اساس، دولت انگلستان از یک طرف باید جلوی سیاست روسی مدارانه حاکمان قاجاری را در استقراض‌های مکرر و اعطاء امتیازات می‌گرفت و از سوی دیگر اعتراض خودجوش مردم ایران را به روشی مسالمت‌آمیز حل و فصل می‌کرد تا بهانه‌ای به دست دولت روسیه ندهد که بخواهد به اقدام نظامی و اشغال خاک ایران دست بزند. چرا که در صورت اقدام نظامی روسیه، انگلستان نیز باید اقدام مشابه می‌کرد و بخش‌های جنوبی ایران را به اشغال خود در می‌آورد. **بالفور، نخست وزیر انگلستان، هم در تأیید این سیاست نوشته بود:** «از نظر ما اصل اساسی این است تا روس حرکتی نکرده ما ساکت

می‌نشینیم همین که روس داخل شمال شد ما وارد جنوب می‌گردیم اما در نخستین وهله و در همه احوال اساساً نباید جنگ با روس مطرح باشد» (آدمیت، ۱۳۵۵، ۱۸۳).

در پی این نگرانی و به منظور پرهیز از چنین رویارویی بود که ادوارد گری، وزیر خارجه انگلستان به گرانٹ داف، (Grant Doff) کاردار این کشور در تهران در ۲ اوت ۱۹۰۶ (۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴) یعنی سه روز پیش از امضای فرمان مشروطیت به وی اجازه داد تا بر مبنای «عرف و عادت جاری» به تجار و کسبه در محل سفارتخانه پناه بدهد و نقش میانجی میان آنان و دربار را بپذیرد (همان، ۱۸۸). البته بست‌نشینی بی‌تردید بر پایه درخواست‌های مکرر بهبهانی و تجار و کسبه بود که از سفارت انگلستان درخواست مساعدت کرده بودند و ناظم‌الاسلام کرمانی مضمون دومین نامه بهبهانی را این چنین نقل کرده است: «ما علماء و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود لهذا حرکت به اماکن مقدسه را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در دفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارد» (کرمانی، ۱۳۶۱، ج ۱، ۵۰۱-۵۰۲؛ ملک‌زاده، ۱۳۷۱، ۳۷۳؛ کسروی، ۱۳۷۳، ۱۰۹). در واقع اقدامات مستبدانه و تلافی‌جویانه عین‌الدوله، صدراعظم، و ناامنی تجار و کسبه سبب شد تا دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ (۱۶ ژوئیه ۱۹۰۶) شب هنگام نه نفر از تجار معتبر به هدف تأمین جانی به سفارتخانه انگلیس پناهنده شوند و کاردار انگلستان هم به منظور حمایت از اینان سرهنگ داگلاس (Daglas) و چندین هندی و قزاق را برای حفاظت از بست‌نشینان از قلهک به محل سفارت اعزام کرد. (کرمانی، ۱۳۶۱، ج ۱، ۵۱۰-۵۱۱؛ هدایت، ۱۳۶۳، ۲۶).

با وجود اینکه تصمیم به بست‌نشینی در سفارت انگلستان در تهران و همچنین تأمین مخارج آن از سوی تجار و کسبه صورت گرفته بود (کسروی، ۱۳۷۳، ۱۱۰؛ کرمانی، ۱۳۶۱، ج ۱، ۵۰۷؛ آدمیت، ۱۳۵۵، ۱۶۵؛ آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۸۰) اما تغییری فاحش که میان درخواست‌های اولیه و نهایی آنان ایجاد شد (از جمله شرط «افتتاح عدالتخانه که از طبقه علماء و تجار و سایر اصناف برای رسیدگی در مرافعات شرکت در او داشته باشند» در درخواست اولیه و شرط «افتتاح دارالشوری» در درخواست نهایی) (کسروی، ۱۳۷۳، ۱۱۰-۱۱۳) نشان می‌دهد که میانجی‌گری انگلستان کارساز شده است. ناظم‌الاسلام کرمانی به گفتگوی دو نفر از کارکنان ایرانی سفارت انگلستان به نام‌های حسینقلی‌خان نواب و میرزا یحیی‌خان با تجار در روز نخست بست‌نشینی اشاره می‌کند که از آنها خواسته بودند:

«بهرتر این است که مقصود را اهمیت دهید و صرف امنیت خواستن برای خودتان را تنها عنوان نکنید بلکه معاودت آقایان [علماء] را عنوان کنید که لازمه آن امنیت خودتان است و هم چند نفری از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه کنید. هر چه عده زیادتر و هر قدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است» (کرمانی، ۱۳۶۱، ج ۱، ۵۱۱).

در واقع هم علماء مهاجر به قم و هم تجار و کسبه بست‌نشین در سفارت انگلستان در تهران، انتظاری یکسان از سفارت انگلستان داشتند. انتظار علماء این بود که «تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از سفارت انگلیس و اطمینان ... ندهند» به تهران بازنگردند (همان، ۴۵۹) و بست‌نشینان در ۱۷ جمادی‌الثانی هم متفق‌القول اصرار می‌کردند که «تا سفارت انگلیس ضمانت اجراء دستخط را و عمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس را ندهد ما از این سفارتخانه حرکت نمی‌کنیم و خارج نمی‌شویم و بازارها را باز نمی‌کنیم» (همان، ۵۶۱).

سرانجام مظفرالدین شاه پس از برکناری عین‌الدوله و تعیین مشیرالدوله به عنوان صدراعظم جدید، در ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ در حضور وی و گرانت داف، کاردار انگلستان، ضمن تغییر دستخط ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ (۵ اوت ۱۹۰۶) و جایگزین کردن عبارت «مجلس شورای اسلامی» با عبارت «مجلس شورای ملی»، و الزام «آنکه طایفه یهود و ارامنه و مجوس نیز باید منتخب خود را به این مجلس بفرستند» (همان، ۵۶۲)، موافقت خود را با تشکیل مجلسی از «منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بان‌تخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران» اعلام کرد (همان، ۴۷۹-۴۸۰). در این زمان بود که گرانت داف فرمان مشروطیت را به سفارت برد و با «تأمین» سفارت، مهاجران به قم و همچنین بست‌نشینان پیروزی مشروطیت را جشن گرفتند.

همین وضعیت درباره انقلاب استقلال ایالات متحده نیز صادق است. با اینکه بسیاری از منابع تاریخی آمریکایی (Henretta, 1987; Heale, 1986; Brinton, 1952) بر خودانگیزگی کامل انقلاب آمریکا تأکید کرده‌اند و حتی تاریخ استقلال ایالات متحده آمریکا را در سال ۱۷۷۶ که نمایندگان مهاجرنشینان آمریکایی در کنگره فیلادلفیا چنین تصمیم گرفتند به ثبت رسانده‌اند، اما تحریک دولت فرانسه به تغییر درخواست مهاجرنشینان آمریکایی از آزادی‌خواهی به استقلال‌خواهی از انگلستان نیز بسیار جدی و با اهمیت است. از سال ۱۷۷۶ و از ابتدای اعتراضات مردمی در مهاجرنشین‌های سیزده‌گانه آمریکایی در مقابل قانون تمپر، فرانسه همواره تلاش می‌کرد تا ضمن حفظ حضور مستمر خود در میان این مهاجرنشین‌ها، شدت احساسات مردمی را مورد ارزیابی قرار دهد و در فرصت مناسب از این اعتراض‌ها برای انتقام از دشمن دیرین خود بهره‌مند شود. کینه فرانسه از انگلستان به جنگ‌های هفت ساله در مستعمرات آمریکایی باز می‌گشت که در نتیجه آن، فرانسه در سال ۱۷۶۳ مجبور شد از تمام سرزمین کانادای امروزی که تا سال ۱۶۰۵ تصرف کرده بود و سراسر مسیر رودخانه می‌سی‌سی‌پی تا سرچشمه آن، قلعه اورلئان جدید (New Orleans) که در سال ۱۷۱۸ بنا کرده بود و سراسر این منطقه را فرانسه جدید (New France) می‌نامید، به جز منطقه لوئیزیانا چشم‌پوشی کند (مشیری، ۱۳۴۵، ۳۸-۴۱).

در جریان نارضایتی مهاجرنشینان آمریکایی و یک سال پیش از اعلام استقلال اینان، بیماچایس (Beaumachais) مأمور مخفی دولت فرانسه در وزارت مستعمراتی انگلستان در سال ۱۷۷۵ در گزارش‌های متعدد خود پیش‌بینی کرده بود که انگلستان گرفتار جنگ داخلی خواهد شد و مهاجرنشینان آمریکایی فرصتی مناسب پیدا خواهند کرد که به پیروزی برسند (Benson, 1877). بیماچایس به طور محرمانه به اعضاء کنگره مهاجرنشین‌های آمریکایی اطلاع داده بود که در مبارزه با انگلستان می‌توانند به کمک دولت فرانسه و دیگر دولت‌های اروپایی اتکاء کنند. در نتیجه این حمایت فرانسه بود که در کنگره بعدی که در ۱۰ مه ۱۷۷۵ در فیلادلفیا و در حین جنگ با انگلستان تشکیل گردید، مقرر شد نمایندگان از این پس از طرف اهالی مهاجرنشین‌ها انتخاب و به کنگره اعزام شوند و نه از طرف حکومت‌های مهاجرنشین‌ها و به جای آنکه یکدیگر را بنام اهل آن مهاجرنشین معرفی کنند همه را «آمریکایی» بنامند و به این ترتیب آزادی‌خواهان اهل یک ملت و جملگی آمریکایی تلقی شدند که این خود تحول مهم دیگر در خواسته‌های انقلابی مهاجرنشینان آمریکایی به شمار می‌رود.

به این ترتیب تا نیمه‌های سال ۱۷۷۵ هنوز بحثی از استقلال نشده بود و مردم و نمایندگان آنان معتقد بودند که ضمن حفظ آزادی خود از بیدادگری‌های پارلمان انگلستان، همچنان باید به پادشاه انگلستان وفادار باشند. اما در نوامبر همین سال و در پی حمایت‌های فرانسه، «کمیته مکاتبات مخفی» به ریاست فرانکلین تشکیل و در بهار ۱۷۷۶ سیلاس دین (Silas Deane) بعنوان مأمور تجاری از طرف کنگره به فرانسه اعزام شد تا ابزار جنگی برای مقاومت خریداری نماید. از این ارتباطات مخفی با دولت فرانسه و حوادث آینده چنین بر می‌آید که توصیه‌های دولت فرانسه در انتقام از شکست‌های گذشته‌اش از انگلستان و ترویج جریان استقلال‌خواهی کارساز شده باشد. چرا که اندکی بعد، آزادی‌خواهان «آمریکایی» دیگر حاضر به اطاعت از شخص پادشاه نیز نبودند و در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ در کنگره نمایندگان سیزده مهاجرنشین، اعلامیه استقلال «ایالات متحده آمریکا» را به تصویب رساندند (مشیری، ۱۳۴۵، ۵۷-۶۲).

نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال هو (Sir William Howe) در نبردی که یک ماه پس از اعلام استقلال صورت گرفت توانایی خود را برای شکست نیروهای آمریکایی به فرماندهی جرج واشنگتن را نشان دادند و حتی فیلادلفیا مقر کنگره را نیز به تصرف خود در آوردند اما موافقت دولت فرانسه برای پشتیبانی از ادامه جنگ تا شناسایی استقلال ایالات متحده آمریکا از سوی انگلستان صحنه جنگ را به نفع انقلابیون ورق زد (همان، ۱۸۷۷، ۶۳-۶۴). اعلام رسمی جنگ فرانسه به انگلستان در ژوئن ۱۷۷۸ و اعزام ناوگان جنگی به سواحل شرقی آمریکا موجب تخلیه فیلادلفیا از نیروهای انگلیسی و اعزام شش هزار نیروی فرانسوی در مرحله بعدی و شرکت مؤثر آنان در کمک به استقلال‌طلبان آمریکایی موجب شکست نیروی

هفت هزار نفری انگلیسی در ۱۹ اکتبر ۱۷۸۱ و تسلیم آنان به نیروهای مشترک فرانسوی به فرماندهی کنت دوروشامبو (Count de Rochambeau) و نیروهای آمریکایی به فرماندهی جورج واشنگتن شد (مشیری، ۱۳۴۵، ۶۴-۶۵). اما مهم‌ترین ابتکار فرانسه در این زمان، وساطت و میانجی‌گری میان دولت انگلستان و «ایالات متحده آمریکا» بود. این اقدام فرانسه موجب تحقیر انگلستان، بزرگ‌ترین قدرت دریایی آن روز جهان شد و آن را در سال ۱۷۸۲ به پاریس کشاند تا در مذاکره با نمایندگان مهاجرنشینان آمریکایی، قرارداد صلح پاریس را به امضا برساند و در نتیجه استقلال آنان را به رسمیت بشناسد.

نتیجه

هر دو انقلاب مشروطیت ایران و استقلال آمریکا تحت تأثیر عوامل مختلف بود که دو عامل انگیزش درونی و تحریک بیرونی در پیروزی آن نقشی به سزا داشت. نارضایتی مردم از هیئت حاکمه موجب تشکیل گروه‌های فشار جدید شد که با افزایش ثروت خود خواستار مشارکت بیشتر در صحنه سیاسی بودند که استبداد موجود آنان را منع می‌کرد. دولت‌های بیگانه رقیب در وضع موجود که پیشتر از این از صحنه سیاسی کشور به دور مانده بودند در کمین فرصتی بودند تا از این انگیزش درونی مردم به نفع خود استفاده کنند و نارضایتی موجود، فرصتی مناسب را برای آنان فراهم ساخت تا با کمک فکری و تسلیحاتی و حتی میانجی‌گری و اعلام آشکار و رسمی جنگ با دولت رقیب، گروه طرفدار خود را بر کشور حاکم گردانند.

در نتیجه پیروزی انقلابیون استقلال‌طلب در ایالات متحده آمریکا، زمین‌هایی که ملک طلق شاه و دربار انگلستان بود به تصرف در آمد و میان اقلیتی از ملاکان و ثروتمندان تقسیم گردید (Novack, 1949, 50-51). در انقلاب مشروطیت نیز سه گروه علماء، تجار و روشنفکران که در پی امتیازهای رویترو و رژی، نسبت به تحولات جامعه خود احساس وظیفه می‌کردند، جنبش عدالت‌خواهی را رهبری و به مشروطیت تبدیل کردند. اینان نقش اصلی در قدرت حکومتی جدید را به دست گرفتند و در مخالف با نفوذ اقتصادی بیگانه دست به اصلاحات اقتصادی زد که از جمله آن در ۱۲ شوال ۱۳۲۴ با تأسیس «بانک ملی ایران» و اندکی بعد در ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۴ با تصویب قانون «امتیازنامه» این بانک، حق انحصاری استخراج معادن و کشیدن راه آهن و ساختن راه شوسه و غواصی مروارید در خلیج فارس و حتی حق انتشار اسکناس را پس از انقضای امتیازنامه بانک شاهنشاهی، به این بانک واگذار کردند (کرمانی، ۱۳۶۱، ج ۲، ۱۷؛ هدایت، ۱۳۶۳، ۳۰-۳۱؛ آدمیت، ۱۳۵۵، ۴۳۶-۴۳۷).

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*؛ از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمنند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران، نشر مرکز.
۲. آدمیت فریدون، (۱۳۵۵)، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران، پیام.
۳. براون، ادوارد، (۱۳۷۶)، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مهری قزوینی، تهران، انتشارات کویر.
۴. بریتون، کرین، (۱۳۶۳)، *کالبد شکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، چاپ سوم.
۵. شجیعی، ر، (۱۳۴۴)، *نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری*، تهران.
۶. طباطبایی، سید محمد، (۱۳۸۲)، *یادداشت‌های منتشر نشده از انقلاب مشروطیت ایران*، به کوشش حسن طباطبایی، تهران، نشر آبی.
۷. کسروی تبریزی، احمد، (۱۳۷۳)، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر، چاپ هفدهم.
۸. محیط مافی، هاشم، (۱۳۶۳)، *مقدمات مشروطیت*، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، تهران، انتشارات فردوسی.
۹. مشیری، ابوالقاسم، (۱۳۴۵)، *تاریخ سیاسی آمریکا*، تهران، سازمان انتشارات اشرفی.
۱۰. ملک‌زاده، مهدی، (۱۳۷۱)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم.
۱۱. ناظم الاسلام کرمانی، محمد، (۱۳۶۱)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات آگه، چاپ سوم، ۲ جلد.
۱۲. نوازنی، بهرام، (۱۳۶۹)، *عهدنامه مودت ایران و شوروی ۲۶ فوریه ۱۹۲۱*، تهران، نشر همراه.
۱۳. هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی قلی‌خان، (۱۳۶۳)، *طلوع مشروطیت*، به کوشش امیر اسماعیلی، تهران، انتشارات جام.
۱۴. یادگار، خاطرات شخصی حیدرخان عموغلی، سال سوم، شماره پنجم.

ب. خارجی:

1. Brinton, C., (1952), *The Anatomy of Revolution*, New York, Prentice Hall.
2. Davis, B. D., (1990), *Revolutions: Reflections on American Equality and Foreign Liberations*, Cambridge, Harvard University Press.
3. Galloway, J., (1780), *Historical and Political Reflections of the Rise and Progress of the American Rebellion*, London.
4. Greene, T., (1990), *Comparative Revolutionary Movements: Search for Theory and Justice*, Englewood, Prentice Hall.
5. Heale, M. J., (1986), *The American Revolution*, Methuen, Lancaster Pamphlets.
6. Henretta, J., Nobles, G., (1987), *Evolution and Revolution: American Society 1600-1820*, Lexington, D. C., Heath and Company.
7. Kennedy, Paul, (1990), *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500-2000*, London, Unwin Hyman.
8. Loosing, Benson J., (1877), "France in the American Revolution 1776-1777", Our Country.
9. Novack George, (1949) "The conquest of the Indians" in Novack, (2002).
10. Novack George, (1949) "The struggle for the Land" Novack, (2002).
11. Novack George, (1975) "Was the revolution necessary?" in Novack, (2002).
12. Novack George, ed., (2002), *America's Revolutionary Heritage*, New York, Pathfinder, 5th printing.